



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر

تاریخ: ۰۸/اسفند/۱۳۹۵

موضوع جزئی: مقدمه واجب - مباحث مقدماتی - واجب معلق و منجز -

مصادف با: ۲۸ جمادی الاول ۱۴۳۸

بررسی اشکالات محقق خراسانی به دلیل اول استحاله

واجب معلق

جلسه: ۷۵

سال هشتم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

همان طور که بیان شد، محقق نهاوندی دلیلی بر امتناع واجب معلق ارائه کرده است. محقق خراسانی سه اشکال به این دلیل ایراد کرده که در جلسه قبل دلیل را به همراه اشکالات محقق خراسانی ذکر کردیم.

حال باید دید که اشکالات محقق خراسانی به دلیل اول استحاله واجب معلق تمام است یا خیر؟

اصل دلیل: دلیل عبارت بود از این که اراده تکوینی و اراده تشریحی از حیث جمیع آثار جز یک اثر همانند هم می باشند و چون انفکاک اراده از مراد در واجب تکوینی محال است، به تبع در واجب تشریحی نیز محال است که مراد و اراده از هم منفک شوند. پس واجب معلق ممتنع است، زیرا معنای واجب معلق این است که وجوب فعلی و حالی باشد ولی واجب استقبالی و این یعنی جدا کردن اراده و مراد از یکدیگر و هو محال.

اشکال اول محقق خراسانی به دلیل اول: قبول نداریم در اراده تکوینی انفکاک اراده از مراد محال باشد. زیرا موارد زیادی را می توان پیدا کرد که اراده از مراد منفک شده است در بسیاری از اموری که نیاز به مقدمات متعدد و طولانی دارد و زمان می برد تا آن مقصود محقق شود، اراده موجود است نسبت به ذی المقدمه و اساساً اتیان به این مقدمات برای این است که اراده به ذی المقدمه تعلق گرفته ولی خود ذی المقدمه بعدها محقق می شود. پس اصل ادعای امتناع تفکیک اراده از مراد محل اشکال است.

پاسخ محقق اصفهانی به اشکال اول

ایشان می گوید: آن چه که محقق خراسانی به عنوان شاهد و نقض ذکر کرده تا ثابت کند که اراده می تواند به یک امر متأخر متعلق شود این نمی تواند مدعای او را ثابت کند و صلاحیت استشهاد ندارد. این که محقق خراسانی ادعا می کند در بسیاری از موارد انسان اراده می کند به یک کشور دور برود. طبیعتاً اراده او از همین الان محقق است، اما خود مراد و وصول به بلد مطلوب در آینده تحقق پیدا می کند. محقق اصفهانی می گویند؛ اینجا خلط صورت گرفته است. زیرا اگر شوقی نسبت به مقدمه ایجاد شده به تبع شوق به ذی المقدمه است. ما قبول داریم کسی که می رود بلیط تهیه می کند و مجوز می گیرد برای سفر به فلان کشور این شوق اتیان نسبت به مقدمات، تابع شوقی است که نسبت به ذی المقدمه دارد. یعنی چون نسبت به آن مقصود شوق دارد یک شوقی از آن سرایت می کند به مقدمه و لذا یک شوقی نسبت به مقدمه پیدا می کند. اما این شوق غیر از اراده است آن چه که الان نسبت به ذی المقدمه در

نفس او محقق است شوق است، اراده نیست. یعنی الان میل دارد که مثلاً یک ماه دیگر در امریکا باشد. هنوز به حد تحریک فعلی و باعثیت برای حضور در آن جا نرسیده است. آن چه که الان در نفس او وجود دارد یک شوق است، ولی این شوق برای این که به مرحله اراده برسد و خارجاً محقق بشود مانع دارد و تا این موانع برطرف نشود، عضلات او برای آن ذی المقدمه تحریک نمی شود. همین شوق نسبت به مقدمه وجود دارد ولی در برابرش مانعی نیست.

کانه ایشان می خواهد بگوید ما دو نوع شوق داریم:

الف) بعضی از شوق ها بدون مانع و رادع است که در نفس انسان نسبت به آن مقدمه اشتیاق پیدا می شود و چون مانعی در مقابلش نیست این اشتیاق به حد اکید می رسد و تبدیل می شود به اراده به این معنا که منجر به تحریک عضلات می شود و به سمت انجام کار می رود.

ب) بعضی از شوقها در مقابلش مانع است. انسان می خواهد عضلاتش تحریک بشود تا مقصودش محقق شود ولی این مانع دارد. یعنی میل انسان به چیزی تعلق گرفته ولی به خاطر مانع این میل منجر به تحریک عضلات و گام برداشتن و سوار هواپیما شدن نمی شود.

شوقی که نسبت به ذی المقدمه (در مواردی که محقق خراسانی) بیان کردند وجود دارد شوقی است که مبتلا به مانع است یعنی هنوز به حد تحریک عضلات نرسیده است. شوقی که نسبت مقدمات در نفس او وجود دارد مانعی در برابرش نیست. یعنی الان شوق پیدا می کند که بلیط بگیرد بلافاصله چون مانعی ندارد می رود بلیط تهیه می کند و بر می گردد. این شوق نسبت به مقدمه است. پس چون در برابر شوق به مقدمه مانعی وجود ندارد، به سرحد تحریک عضله و فعلیت می رسد اما شوق نسبت به ذی المقدمه در مواردی که ایشان به عنوان شاهد بیان کردند به خاطر ابتلاء به مانع به سرحد اراده نمی رسد.

پس آن چه که محقق خراسانی به عنوان شاهد ذکر کرده تا بگویند؛ در موارد زیادی بین اراده و مراد در تکوینیات فاصله می افتد و به نظر ظاهری انفکاک بین آن ها وجود دارد، در واقع هیچ کدام انفکاک را اثبات نمی کند. زیرا در این موارد اساساً اراده‌ای نسبت به ذی المقدمه محقق نشده است. اما نسبت به مقدمه محقق شده. ولی این نکته هم مهم است که درست است که اراده نسبت به ذی المقدمه محقق نشده اما شوق حاصل است. پس شوق نسبت به ذی المقدمه حاصل است ولی چون مانع دارد به سرحد اراده نرسیده است. لذا می گوییم: اصلاً اینجا اراده ای نیست نسبت به ذی المقدمه تا شما بگویید بین اراده و مراد فاصله ایجاد می شود. در مقدمه شوق وجود دارد و این شوق نیز ناشی از ذی المقدمه است ولی چون این شوق در مقابلش مانع نیست به سرحد اراده می رسد و اینجا می بینید بین اراده و مراد فاصله نیست.

خلاصه اشکال: پس اساساً در مورد ذی المقدمه و آن امر استقبالی اصلاً اراده ای محقق نشده است زیرا اراده وقتی است که شوق به حد باعثیت رسیده باشد و محرک این شخص و عضلات این شخص برای وصول به مطلوب باشد.

پاسخ محقق اصفهانی به اشکال دوم

اشکال دوم محقق خراسانی به محقق نهاوندی این بود که معنای اراده، تحریک فعلی نیست. یعنی معنای اراده این نیست که یک شوق مؤکد محرک فعلی عضلات باشد. دلیل محقق نهاوندی کانه اراده را این طور معنا کرده. یعنی یک شوقی که وقتی اکید می شود همان موقع عضلات انسان را به حرکت در می آورد. در حالی که معنای اراده این نیست که این شوق باعث تحریک فعلی عضلات

شود. بلکه اراده این است که باعث تحریک شأنی عضلات شود. یعنی عضلات را آماده کند برای حرکت و اگر معنای اراده این باشد، همان موقع مراد محقق است و بین اراده و مراد اصلا فاصله ای نیست.

در اشکال اول محقق خراسانی به محقق نهاوندی مواردی بیان شد که کلام محقق نهاوندی نقض شود اما در اشکال دوم از زاویه دیگری وارد شده است و به محقق نهاوندی می‌گویند: اصلا اراده معنایش این نیست که شوق به حدی برسد که تحریک فعلی کند بلکه ما معنایی از اراده ارائه می‌دهیم که بر اساس آن بین اراده و مراد انفکاک نیست. و آن این است که اراده عبارت است از شوق اکید موجب تحریک شأنی عضلات. یعنی ایجاد آمادگی برای حرکت. اگر این معنا باشد همان موقع که اراده می‌شود مراد هم همان موقع حاصل است زیرا آن تحریک شأنی که صورت می‌گیرد، همان موقع که اراده می‌کند حاصل می‌شود ولو تحقق خارجی آن یک ماه بعد باشد.

محقق اصفهانی می‌فرماید: اساسا معنای اراده این چیزی که محقق خراسانی بیان کردند نیست. ایشان می‌گویند: این چه معنایی است که شما از اراده بیان کردید. اراده در واقع همان شوق موکد موجب تحریک فعلی عضلات است، همان که محقق نهاوندی فهمیده. سپس محقق اصفهانی می‌فرماید: شوق و اشتیاق آدم دارای مراتب و شدت و ضعف است. خیلی اوقات شوق و اشتیاق در یک مرحله پایین است، گاهی به مرحله متوسط می‌رسد و گاهی به مرحله اکید می‌رسد. اگر شوق به حدی نرسد که موجب تحریک فعلی عضلات شود اسمش اصلا اراده نیست، این از مراتب عالی شوق است. اشکال این است که اگر این شوق به مرحله اکید رسد و مانعی در برابرش بود، چنانچه در پاسخ به اشکال اول گفته شد، این جا اراده محقق نشده است، اگر هم شوق به حدی رسید که بدون مانع موجب تحریک فعلی عضلات نشد این اصلا اراده نیست، بلکه در مراتب پایین شوق است.

پس این که محقق خراسانی تلاش می‌کنند تا ثابت کنند در این موارد بین اراده و مراد فاصله نیست زیرا مراد همان تحریک شأنی است و این حاصل است این حرف باطلی است. اراده همان شوق موکد و محرک فعلی عضلات است و مع ذلک این انفکاک بالاخره وجود دارد. اراده موجود است اما تحریک فعلی نسبت به عضلات به هر دلیل محقق نمی‌شود.

سوال:

پاسخ: این مبتنی بر این است که ما حقیقت اراده را فوران شوق در نفس انسان بدانیم به حدی که در انسان آمادگی ایجاد کند یا آن که آن را عبارت از فوران شوق به حدی که انسان را به حرکت در بیاورد و موجب تحریک فعلی باشد بدانیم. به نظر می‌رسد حق با محقق اصفهانی باشد. این یک امر وجدانی است الان وقتی به شما می‌گویند فلانی اراده کرده است که این کار را انجام بدهد چه می‌فهمید؟ گاهی گفته می‌شود اراده کرده است که کاری را انجام بدهد این بروز ظهوری دارد. گاهی شخصی به شما می‌گوید من تصمیم دارم در آینده این کار را انجام بدهم این اراده خودش متعلق شده به وقوع این فعل در آینده. اگر این شوق به حدی برسد که انسان را به حرکت در بیاورد این جا می‌گوییم «اراد» اما اگر به آن مرحله نرسید می‌توانیم بگوییم این شخص اراده کرده است؟

پاسخ محقق اصفهانی به اشکال سوم

وجه سوم این بود که بر فرض ما عدم امکان انفکاک اراده تکوینی از مراد را بپذیریم اما در اراده تشریحی مسئله اینچنین نیست. در اراده تشریحی بین اراده و مراد می‌تواند تفکیک واقع شود. زیرا اراده تشریحی در واقع در قالب طلب ظهور می‌کند اراده تشریحی چیزی جز امر نیست و این طلب تازه باعث داعی در مخاطب می‌شود و او انگیزه پیدا می‌کند و حصول این داعی بالاخره متوقف

بر یک مقدماتی است که زمان می برد لذا خواه یا ناخواه در مورد اراده تشریحی ناچاریم این انفکاک را ولو برای یک زمان کوتاه بپذیریم. اگر انفکاک برای یک مدت کوتاه قابل تحقق بود پس معلوم می شود استحاله ای در کار نیست و بین اراده و مراد در مرادات تشریحی امکان فاصله وجود دارد. اگر محال بود جدا کردن این دو از یکدیگر حتی برای یک لحظه هم امکان نداشت.

این اشکال سوم هم از طرف محقق اصفهانی و هم از طرف محقق نایینی پاسخ داده شده است. منتهی این دو بزرگوار در مقام پاسخ به محقق خراسانی مطلبی را گفتند که ضمن پاسخ به اشکال سوم محقق خراسانی در واقع خود این دو وجه مستقلا دو دلیل بر استحاله واجب معلق است. لذا ما کلام محقق اصفهانی و محقق نایینی را به عنوان دو دلیل دیگر بر استحاله در ادامه کلام ذکر می کنیم یعنی علاوه بر محقق نهاوندی محقق اصفهانی نیز قائل به استحاله است. محقق نایینی نیز میگوید واجب معلق محال است منتهی با یک بیان دیگر. لذا اشکال سوم محقق خراسانی را پاسخش را بعدا بیان میکنیم زیرا این دو بزرگوار در مقام اشکال به محقق خراسانی در واقع کانه خودشان دلیل اقامه کردند بر استحاله واجب معلق.

خلاصه: ما دلیل اول محقق نهاوندی را گفتیم و اشکالات محقق خراسانی و پاسخ هایی که به ایشان داده شده را بیان کردیم.

حق در اشکال به دلیل اول استحاله واجب معلق

اما یک پاسخ اساسی ما به محقق نهاوندی داریم که ریشه دلیل محقق نهاوندی را از بین می برد و آن این که اساسا ما چیزی به نام اراده تشریحی نداریم، این مطلبی است که ما در گذشته بیان کردیم. همان طور که امام(ره) و بعضی از بزرگان فرمودند که تقسیم اراده به دو قسم صحیح نیست ما دو نوع اراده نداریم اراده تکوینی و اراده تشریحیه. اراده یک قسم بیشتر نیست! اراده خودش یک حقیقت تکوینی است یک مقدمات و مبادی تصوری و تصدیقی دارد و در آن روال محقق می شود لذا حقیقت اراده یک امر تکوینی است لکن متعلق اراده متفاوت است یعنی مراد متفاوت است. گاهی متعلق اراده یک امر تکوینی است و گاهی متعلق اراده یک امر تشریحی است لذا به جای این که بگوییم اراده تشریحیه باید بگوییم اراده التشریح یعنی اراده جعل و قانون گذاری. مولا گاهی اراده می کند خودش از بازار خرید کند و گاهی اراده تشریح می کند یعنی اراده جعل قانون، یعنی اراده می کند که دستور بدهد پس حقیقت اراده یک چیز بیشتر نیست منتهی متعلق اراده با هم متفاوت است. اراده التشریح یک قسم است و اراده التکوین یک قسم دیگر است ولی از حیث اراده با هم تفاوتی ندارند بلکه مرادات متفاوت است.

اگر گفتیم چیزی به نام اراده تشریحیه نداریم دیگر اساس استدلال محقق نهاوندی باطل می شود زیرا اساس استدلال ایشان مبتنی بر تقسیم الارادة الی نوعین بود این که ما دو نوع اراده داریم در حالی که اساسا ما یک نوع اراده بیشتر نداریم لذا جایی برای استدلال باقی نمی ماند.

«الحمد لله رب العالمین»